**تغییر نام ممدوح**

**بهروزی، علی نقی**

یادداشت مختصری دربارهء«بشار بن برد»که در شمارهء هفتم مجلهء یغما(مهرماه‏ 1352)درج شده بود مبنی بر اینکه پس از قتل ممدوح،از ترس،عنوان قصیدهء خود را تغییر داده است،مرا بیاد یک شاعر ایرانی انداخت که همین رویه را معمول داشته است.و اینک شرح آن را تقدیم خوانندگان ارجمند یغما می‏نمایم.

\*\*\* موقعیکه«جعفر خان زند»در شیراز حکمرانی داشت،فرزند دلاورش«لطفلی خان» به بوشهر رفت تا سرکشان را منکوب و تسلط زندیه را بر بنادر خلیج فارس مستقر سازد- اتفاقا در اثر رفتار ناصواب و خلاف تدبیر جعفر خان،جمعی بر او شوریدند و سر او را بریده از داخل ارگ بکوچه انداختند!-در چنین موقعی آقا محمد خان قاجار در شمال‏ پیروزیهائی بدست آورده و قصد تصرف فارس و کرمان را داشت و این مسئله درباریان زندیه‏ را سخت متوحش ساخت و از لطفعلی خان درخواست کردند که به شیراز بیاید و زمام امور را در دست بگیرد-از جمله این درخواستها قصیده ایست که فتحعلی خان«صبا»گفته و برای‏ لطفعلی خان فرستاده است.

فتحعلی خان صبا شاعر معروف دورهء قاجاریه و ملک الشعراء دربار فتحعلی شاه قاجار، در اوائل عمر مداح امرا و سلاطین زندیه بود ولی بعد از مرگ لطفعلی خان و برچیده شدن‏ سلطنت زندیه و پیروزی آقا محمد خان،بخدمت«بابا خان»(ولیعهد آقا محمد خان)که‏ بعدها به«فتحعلی شاه»موسوم شد،درآمده و تا پایان عمر مداح آن پادشاه بود.

این شاعر وقتیکه دید که سلطنت در خانوادهء قاجاریه مستقر شده،از ترس مجازات‏ تمام اشعاریرا که در مدح امراء زندیه ساخته بود یا از بین برد و یا عنوان آنها را تغییر داد از جمله قصائدیکه صبا در مدح سلاطین زندیه ساخته بود.قصیدهء«لامیه»غرائی است که‏ در مدح لطفعلی خان زند ساخته است-این قصیده که 74 بیت دارد،صبا وقتی سروده که‏ لطفعلی خان در بوشهر بوده و پدرش«جعفر خان»کشته شده و او را به آمدن به شیراز و مبارزه با مدعیان سلطنت،مخصوصا آقا محمد خان و گرفتن تاج‏وتخت سلطنت تشویق و تشجیع‏ کرده است.اما بعد از اینکه صبا شاعر دربار قاجاریه شد،از ترس مجازات،عنوان آنرا تغییر داد و کلمهء«لطفعلی خان»را به«فتحعلی شه»تبدیل کرد ولی بطوریکه خواهیم‏ دید تمام مطالب قصیده با حال و وضعیت شاهزادهء زند تطبیق میکند و هیچیک ازان مطالب‏ به فتحعلی شاه ارتباطی پیدا نمی‏کند!-اخیرا نیز که دیوان صبا به تصحیح آقای میر علی‏ نجاتی از کتابخانهء اقبال در مهرماه 1341 چاپ شده عنوان آن قصیده را«در مدح فتحعلی- شاه»ذکر کرده‏اند!در حالیکه نه فقط ابیات آن مربوط به فتحعلی شاه نیست بلکه کنایات‏ زننده‏ای به غاصب تاج‏وتخت که او را«خسیسی مختل»معرفی میکند دارد که به وضوح پیداست مقصود آقا محمد خان است که عموی فتحعلی شاه می‏باشد!

مطلع این قصیده در اصل چنین بوده است:

جانب بندر بوشهر شو ای پیک شمال‏ به بر شاه فریدون‏فر،جمشید خصال‏ خسرو ملک ستان«لطفعلی خان»که بود یاورش لطف«علی»؛یار،خدای متعال!

این دو بیت در دیوان چاپ شده اینطور ضبط شده است:

جانب کشور جمشید رو ای پیک شمال‏ به بر شاه فریدون‏فر جمشید خصال‏ خسرو ملک ستان«فتحعلی شه»که بود یاورش لطف علی؛یار خدای متعال!

پیداست که اولا شاعر پیک را به جائی می‏فرستد که خود در آنجا نباشد در این صورت‏ وقتیکه شاعر در کشور جمشید است و شاه هم آنجاست فرستادن پیک لزومی ندارد!

ثانیا بودن لفظ«لطفعلی»در مصراع بیت دوم بهترین دلیل است که شاعر صنعت‏ جناس را بکار برده و بجای«فتحعلی شه»لطفعلی خان بوده است.

حالا به ابیاتی که در مدح ممدوح گفته شده و عینا در دیوان چاپ شده،نقل گردیده‏ توجه فرمائید تا ببینید که به فتحعلی شاه تطبیق میکند یا به لطفعلی خان؟اینرا نیز متذکر می‏شویم که لطفعلی خان زند،علاوه بر شجاعت و شهامت زیادی که داشته بسیار صبیح المنظر و زیبا روی بوده است و البته وضع فتحعلی شاه،با آن ریش دراز و ضعف نفسی که داشته معلوم‏ است که نه شجاعتی داشته و نه زیبائی!

کای شهنشاه جهان،داور دارا رایت‏ ای جهاندار«جهان»رستم سهراب دوال‏ ای خداوند سیاوش وش،افریدون‏فر وی عدو بند تهمتن تن،جمشید جلال‏ ای سکندر در عادل دل پاکیزه سیر وی فریدونفر«فرخ رخ»فرخنده فعال‏ چون«رخت»دوحهء اقبال نیاورده ثمر چون«قدرت»روضهء اجلال نه پرورده نهال

باید دانست که بابا خان(فتحعلی شاه)فرزند«حسین قلی خان جهانسوز»(برادران‏ آقا محمد خان قاجار)بود که هیچوقت به سلطنت نرسیده ولی پدر لطفعلی خان«جعفر خان پسر صادق خان» بود که از سال 1199 تا 1204 سلطنت داشت و در وقتیکه لطفعلی خان در بوشهر بود جمعی‏ بر او شوریدند و سر او را بریده،از بالای ارگ شیراز،به کوچه انداختند!

حالا با در نظر گرفتن مطالب فوق به این ابیات آن قصیده که در وصف پدر ممدوح است‏ توجه بفرمائید تا معلوم شود که قصیده در وصف کدامیک صادق است:

ناصردین عرب بود گرامی پدرت‏ کش نبودی به صنا دید عجم شبه و مثال‏ آنکه از یأس وی از صعوه گذشتی شاهین‏ آنکه از بیم وی از گور رمیدی ریبال‏1 ستمی رفت بر او،از چه کس؟از ناکس چند که به نامردی و شومی بجهانند مثال‏ آن سری کش بفلک سوده کله گوشهء قدر بی‏تن از عذر فلک گشت به خواری پامال

در دیوان چاپ شده مصراع اول ابیات فوق را چنین تغییر داده‏اند:

ناصردین عرب،عم،نه گرامی پدرت!!

که مقصود آقا محمد خان است و پیداست که چقدر زور زده‏اند تا آن مصرع خوب را (1)-ریبال یعنی شیر چنین بد ترکیب درآورند!

این را می‏دانیم که همینکه آقا محمد خان در قفقاز کشته شد فتحعلی شاه به تهران آمد و به تخت نشست و اگرچه مدعیانی داشت ولی کسی در زمان او به سلطنت ننشست و تاج‏ و تخت را تصاحب نکرد ولی بعد از کشته شدن جعفر خان پدر لطفعلی خان،آقا محمد خان‏ ادعای سلطنت داشت و در هنگامیکه لطفعلی خان در بوشهر بود،(زمان سرودن این قصیده) آقا محمد خان نصف ایران را تقریبا تصاحب کرده بود.حال ببینید که صبا چه کنایات نیشدار زننده‏ای و چه دشنامهائی به«مدعی تاج‏وتخت که بر تخت نشسته»که البته همان‏ آقا محمد خان است،نسبت داده است.

آن سیه کاسه که بنشسته بر ایوان اکنون‏ آن ستم پیشه که بنشسته بر اورنگ الحال‏ آنکه همواره به هر مصبطه بودی رقاص! آنکه پیوسته به هر میکده بودی قوال! این زمان جای گرفته است به ایوان تگین‏1 این زمان پای نهاده است به اورنگ ینال‏2 بر رعیت شده سالار«خسیسی مختل»! بر سپاهی شده سالار«خبیثی محتال»! طبل دولت بنوازند بنامش اکنون‏ آنکه می‏بود شب‏وروز«ندیم طبال»! گام بر منبر احمد زده اینک بو بکر! تکیه بر مسند مهدی زده اینک دجال‏ دیو بر تخت سلیمان و سلیمان دربند گرگ بر جایکه یوسف و یوسف در چال!

سپس او را به جنگ با آقا محمد خان تحریص می‏کند و اوصافی که برای ممدوح بیان می‏کند، هیچکدام با صد من سریشم به ریش دراز فتحعلی شاه نمی‏چسبد بلکه همه در وصف دلاور زند صادق است:

نبود جای درنگ ای ملک کشور گیر نبود وقت قرار ایشهء نیکو اقبال‏ روز ناورد که در عرصهء میدان،گردان‏ اندر آرند به کین،گردن گردون به دوال‏ رعشه از سهم درافتد به نهنگان بحار لرزه از بیم درآید به پلنگان جبال‏ چون در آنروز قیامت اثر شورانگیز که رسد فتنه و آشوب به سرحد کمال‏ در صف معرکه از جای برانگیزی رخش‏ فتح و نصرت ز یمین،دولت و شوکت ز شمال‏ بشکند گرز تو بر تارک گردان مغفر بر درد تیغ تو در پیکر مردان سریال‏3 چون بهر حمله توئی غالب و دشمن مغلوب‏ بر خود و بخت خود ای شاه جوان‏بخت ببال!

(1)و(2)-پادشاهان ترک بوده است.

(3)-سریال یعنی زره و جوشن،